

شهادای سميع



۱۰۰۰ سال زندگی برای رضای خدا

پس از سخنان برادر رزمنده، با راهنمایی حسین کاووسی به مهمان پذیر رفتیم. حاج سمیع که در گوشه‌های نشسته بود، بسر خلاف انتظار ما، به راحتی و بدون تکیه بر عصا بلند شد. چپین و چروک صورت پیرمرد از آنجا که با نور جبین پیوند خورده بود، کفایت از یک قرن زندگی با عزت داشت. پیرمرد نوری در چهره داشت دیدنی. نور تمام بود حاج سمیع. عجیب نبود که از صلب او چندین لاله سرخ، سرخ‌تر از لاله‌های واژگون بیرون تراویده باشد. وقتی حاج سمیع را دیدم، فهمیدم آن شهدا را چنین پدری سزاست. پدر پیری که با گذشت ۱۰۰ سال از عمرش، همچنان از ایستادگی و مقاومت حرف می‌زند!

صحبت‌های حاج سمیع را شاید بتوان نوشت، اما چهره نورانی و قامت استوارش را چگونه بنویسم که فقط باید می‌بودی و پیرمرد را از نزدیک می‌دیدی. چه لحنی داشت کلامش و چه برقی داشت دیدگانش. هیچ‌م آمد چیزی از صحبت‌های پیرمرد کم کنم. حتی بسم‌الله اولش را.

قشنگ‌ترین بسب‌الله همه عمرم بود که می‌شنیدم: «بسم‌الله الرحمن الرحیم. من از چند سال قبل از آنکه رضا خان یا کودتای سوم اسفند سر کار بیاید یادم هست، تا قضایای مصدق و مدرس که از این ام ۱۵ ساله بودم.

خدمت نات عرض کنم همه کم و کم در این ۱۰۰ سال زندگی این بوده که خدا را در هیچ کاری فراموش نکم. گوسفندی می‌چرانم، برای رضای خدا باشد، کار می‌کنم برای رضای خدا باشد، شهیدم هم می‌دهم برای رضای خدا باشد. اگر من پاک زندگی نمی‌کردم قدرت الله، عبدالله و ولی‌الله ت به شهادت نمی‌رسیدند. نطقه و نای باد پاک باشد تا شهادت محصلش را برای اسلام و انقلاب و امام سرمایه‌گذاری کرد. یعنی‌ها سرمایه‌های شریل اول است، اما همه من شهیدام هستند. همه افتخار من فرزندان شهیدم هستند. امام شهیدم است. نوه‌های شهیدم هستند. من از شهیدم سر این همه شهیدم است که آبرویی پیدا کرده ام. در بרכת شهادت انینهاست که این همه عمر، بالا بوده سرم. شما اگر این همه راه، قدم رنجه شدند، به خاطر من پیرمرد نیستی، من خاطر آن شهیدانم. و الا من کی هستم؟ تا آنجا که عقلم یاری کند و سواد داشته باشم و حافظه‌ام کمک کند، در خدمت شما هستم.»

از حاج سمیع می‌خواهم، از فرزند اولش شهید قدرت‌الله بگوید:

«آهان قدرت‌الله... بچه خوبی بود. با خدا بود. خیلی مهربان بود. هیچ کاری را سر خود انجام نمی‌داد. اول از من اجازه می‌گرفت. احترام را داشت. در کارها با من مشورت می‌کرد. همیشه وقتی با هم جایی می‌رفتیم، چند قدم عقب‌تر از من قدم برمی‌داشت. مدتی کارمند بانک شده بود. از کارش رضای من نبود. هم همکاران و هم مردم. که حد شروع شد بنا کرد کند؛ کله باپاسا می‌خواهم بروم چیه... گفتن: می‌خواهی مرا تنها بگذار؟ گفت: پدر جان! مگر نمی‌دانی دشمن تا کجا جلو آمده‌ا! اگر جلوی‌ا را بگیریم، پس فردا خرم شهر که هیچ، همین فرخ شهر را هم می‌گیرد. من باید بروم انتقام خون شهیدای کشورم را بگیرم. بعد هم رفت چنگاه شده. ماه شد تا برگردد. برگشت و از چیه حرف‌ها زد؟ پدر جان! اگر بدانی در منطقه، بچه‌ها چقدر مظلومه دارند می‌چکنند، چقدر متواضع و دوست‌داشتنی‌اند، خدوت هم می‌آیی چیه! ناداق می‌خواست پای من پیرمرد را هم با ۹۰ سال سن بکشاند چیه! من که با آن سن و سال کاری از دستم برنمی‌آمد. بدتر، دست و پا گیر بودم. اما خیلی دوست داشتم مثل بچه‌های ما با دشمن بجنگم. همین هم شد! ما با آفتابی شدن آن طبقه‌ها...»



ردیف	شماره مرجع سامانه ستاد	شماره مناقصه	شهرستان	مدت اجرا (روز)	برآورد (ریال)	تضمین شرکت در فرآیند ارجاع کار (ریال)	رتبه مورد نیاز	محل اعتبار پروژه
۱	۲۰۰۳۰۰۵۲۱۶۰۰۰۰۳۰	۱۴۰۳/۱۳۱	اوز	۶۰	۲۲.۹۹۰.۸۰۹۱.۰۰	۱.۱۱۵.۰۰۰.۰۰۰	راه	استانی، نماینده، سه درصد نفت و گاز، قیر
۲	۲۰۰۳۰۰۵۲۱۶۰۰۰۰۳۱	۱۴۰۳/۲۰۸	اوز	۶۰	۱۴.۲۰۷.۳۶۸.۰۰۰	۷۱۰.۰۰۰.۰۰۰	راه	استانی، نماینده، سه درصد نفت و گاز، ماده ۱۷، قیر
۳	۲۰۰۳۰۰۵۲۱۶۰۰۰۰۳۲	۱۴۰۳/۱۳۱	خنج	۹۰	۱۴.۷۰۸.۷۰۰.۲۰۰	۷۳۶.۰۰۰.۰۰۰	راه	استانی، نماینده، توارن، سه درصد نفت و گاز، قیر
۴	۲۰۰۳۰۰۵۲۱۶۰۰۰۰۳۳	۱۴۰۳/۲۰۹	داراب	۷۵	۲۱.۵۶۷.۸۱۱.۰۰۰	۱۰.۷۹۰.۰۰۰.۰۰۰	راه	سه درصد نفت و گاز، ایمن سازی، قیر
۶	۲۰۰۳۰۰۵۲۱۶۰۰۰۰۳۴	۱۴۰۳/۲۱۰	داراب	۶۰	۱۳.۶۶۳.۱۲۱.۴۰۰	۶۸۴.۰۰۰.۰۰۰	راه	سه درصد نفت و گاز، قیر
۷	۲۰۰۳۰۰۵۲۱۶۰۰۰۰۳۵	۱۴۰۳/۱۳۳	سپیدان	۶۰	۱۴.۶۵۷.۰۸۳.۷۱۵	۷۲۳.۰۰۰.۰۰۰	راه	سه درصد نفت و گاز، نماینده، توازن، قیر
۸	۲۰۰۳۰۰۵۲۱۶۰۰۰۰۳۶	۱۴۰۳/۲۱۱	کوار	۴۵	۱۶.۳۰۵.۹۰۸.۵۰۰	۸۱۶.۰۰۰.۰۰۰	راه	استانی، نماینده، توارن، سه درصد نفت و گاز، قیر
۹	۲۰۰۳۰۰۵۲۱۶۰۰۰۰۳۷	۱۴۰۳/۲۱۲	لارستان	۶۰	۱۲.۴۹۳.۵۳۴.۸۰۰	۶۲۵.۰۰۰.۰۰۰	راه	توازن، سه درصد نفت و گاز، قیر
۱۰	۲۰۰۳۰۰۵۲۱۶۰۰۰۰۳۸	۱۴۰۳/۱۳۸	لامرد	۶۰	۱۸.۸۳۳.۱۳۲.۳۰۶	۹۴۲.۰۰۰.۰۰۰	راه یا ابنیه	استانی، نماینده، سه درصد نفت و گاز

۱-اطلاعات تماس دستگاه مناقصه گزار جهت دریافت اطلاعات بیشتر در خصوص اسناد مناقصه و ارائه پاکت های «الف» و در صورت لزوم ب):
آدرس: شیراز، بلوار گلستان، حد فاصل چهارراه ادیبات و میدان گلستان، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی فارس (امور قراردادها و کنترل پروژه)
کد پستی: ۷۱۶۶۷۸۴۶۸۷ | تلفن: ۰۷۱-۳۷۲۲۱۰۳-۰۳۷۲۲۱۰۳
۲- مهلت زمانی در یافت اسناد مناقصه: از روز سه شنبه مورخ ۱۴۰۳/۰۳/۲۹ تا ساعت ۱۷:۰۰ روز شنبه مورخ ۱۴۰۳/۰۴/۰۲
۳- مهلت زمان برای ارائه پیشنهاد (برگشت اسناد): از روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۳/۰۴/۰۳ تا ساعت ۱۴:۳۰ روز سه شنبه مورخ ۱۴۰۳/۰۴/۱۲
۴- جلسه بازگشایی پاکت ها: روز چهارشنبه مورخ ۱۳ تیر ماه طی ساعات و زمان بندی قید شده در سامانه اسناد و جلسه بازگشایی کمیسیون، مراتب با انقلاب اسلامی فارس برگزار می گردد.
۵- باتوجه به پیش بینی امکان تمدید مناقصه، درصورت تمدید و به تبع آن تغییر زمان های فروش و برگشت اسناد و جلسه بازگشایی کمیسیون، مراتب با ذکر دلایل از طریق سامانه ستاد اطلاع رسانی می شود.
۶- نحوه برگزاری مناقصه: مناقصه عمومی کارهای مرحله ای
۷- نوع تضمین شرکت در فرآیند ارجاع کار: به دو شکل **ادامه تپیه شود:**
(۱) ضمانتنامه معتبر بانکی برابر تیپ و فرمت ذیل آخرین آیین نامه معاملات دولتی دارای کد نسجام و به مدت اعتبار حداقل ۳(سه) ماه ششمسی از تاریخ فریاد ارجاع کار یا کمیسیون معاملات: ۱۷واریز به حساب: بانک مرکزی به شماره ۰۷۶۲۲۵۷۶۶۰۷۶۲۸۰۳۶۸۰۴۰۳۰۳لازم به ذکر است به هر گونه ترضیی

قسمت دوم

آخرت به قول امام «عند ربهیم برزقون» اند، به خاطر زحماتی است که در این دنیا کشیده‌اند. مثلاً داماد ما حاج غلامرضا انقدر با معرفت بود که حساب نداشت. خیلی اندیشمند و فکور بود. خدا را شکر، پرسش هم الاّن همین‌طور است. خدا اگر غلامرضا را از ما گرفت، به جایش یک گل دیگر به ما داد. حسین در رفتار و کردار مو نمی‌زد با پدرش. شده عصای دستم. یا مثلاً نوه هایم که شهید شدند، سنی نداشتند اما کارهایی می‌کردند که اصلا به سن شان نمی‌خورد. این ۳ نوه شهید من همگی از یک دخترم هستند. در همان بچگی مسکنتا شان مثل آدم بزرگ‌ها بود. همیشه می‌گفتند: ما نباید برویم جبهه تا انتقام خون دای‌های مان را بگیریم. عجله داریم، باید برویم. انگار برای شهادت مسابقه گذاشته بودند. هنوز ۴۰ یکی شان نشده، آن دیگری می‌رفت و هنوز چند ماه از شهادت یکی شان نگذشته، خبر شهادت دیگری را می‌آوردند.

هر که در این خانه را زد، خبر شهادت یکی از اولاد مرا آورد… (حاج پدالله گریه می‌کند)
هی خدا! نشیمی بوندی که مدتی آمدند در زندگی ما و وزیدند و رفتند. چوشت؟ آمدند و رفتنک رفتند. می‌دانی الاّن دارم حسرت چه را می‌خوسم؟ حسرت اینکه کاش جوان بودم و من هم به این شهدا می‌پیوستم.
از شهدای خانواده حاج سمیع اما هنوز برگشته پیکر قدرت الله؛ «خواب قدرت‌الله را از یاد می‌بینم. اوایل امید داشتم زنده برگردد یا اسیر شده باشد، اما یک شب خوابم آمد و خبر شهادتش را به من داد و گفت: اینجا که هستیم، همه شهیدیم. همین طوری بهتر است. حیف قدرت‌الله بود که شهید نشود. پیکرش هم برگشت، برگشت؛ عیبی ندارد. این همه شهید ما پیکرشان برگشت، چه می‌شود مگر حالا یک یان شان معلوم نباشند کجای سمرز ایران و عراق آرام گرفته؟» شهید در هر صورت شهید است اما وقتی گمنام می‌شود، شهادت قشنگ‌تری است. اینجوری که نمی‌ماند؛ بالاخره یک روز می‌بینم بسرم را یا نه؟»

از دستگیری صدام توسط آمریکایی‌ها خیلی نمی‌گذرد. کمتر از چند هفته. از حاج سمیع می‌پرسم: به عنوان پدر ۷ شهید، وقتی صدام را در آن وضع دیدی، چه حسی داشتی؟! «صدام که دیگر آن پرو بیای سابقا را نداشت. شده بود یک لاشه متفئن. آنکه صدام را در اوج قدرت و شکوهش شکست داد، همین بچه‌های ما بودند. همین شهید. همین بسجی‌ها. این شهدای ملت ما بودند که صدام را در اوج کزی خواندند. اینها با سر صدامی که بچه‌های ما را آوردن پوزاش را به خاک مالیدند، مثل مورچه بود در برابر شیر. من از زمان رضا خان نوب سیاست ام. ملت ما به رهبری امام خمینی، صدامی را زمین گیر کرد که از طرف همه اقدرت‌ها حمایت می‌شد. وانگهی! اصلا صدام را چه کسی سر کار آورد؟ چه کشورهایی در جنگ پشت صدام بودند؟ حزب بعث عراق چگونه ساخته می‌شد؟ چه کسی صدام را شیر کرد علیه ایران؟! این همه سوال، شبهایی را کی به صدام داد؟! آمریکایی‌ها خوششان نمی‌آید، همه ملت‌ها را هم هالو فرض کرده‌اند. خجالت نمی‌کنند از این همه دروغ. من به عنوان پدر ۷ شهید، منتقدم روز دستگیری اصلی صدام آن روزی بود که خرمشهر آزاد شد. من آن روز خوشحالی‌ام را کردم!»

حاج پدالله در جواب پرسش دیگرا ما می‌گوید:

«معمولا» هر ۵ شنبه به گلزار شهدای فرخ شهر می‌روم. اگر مسئولین شهر برای هر برنامه و مراسمی، اول می‌آیند سراغ من، همه این احترام‌ها به خاطر این شهیداست و من کوچک‌ترین کاری که می‌توانم بکنم رفتن سرس مرزای اینها و شاهد خواندن است. به هر حال همه عمر من در ساعت گلزار افتخه گذنتم. سر مزار هر شهیدم که بخوام نیم هاج بمانم، تقریبا می‌شود نصفی از روز ۵ شنبه. من در جوانی گلدار بودم. مادری هم می‌کردم. وضع خدا را صد هزار مرتبه شکر خیلی فکر بود. نه چشم کسی در مال من بود و نه مال کسی در امول من. محصولات داداری را اغلب میان مردم محروم تقسیم می‌کردم. دریغ نداشتیم که به خق‌الله کمک کنیم. این شد که خدا به مال من مدام اضافه می‌کرد و برکت می‌داد. من در این ۱۰۰ سال عمر، زیاد غصه دنیا را نخوردم. حرص ن‌زدم. عیب بعضی جوانان امروز این است که به جای کار، به فکر دنیا هستند. درست و خوب و پاخدا که کار کنی، دنیا هم روی خود را به آدم نشان می‌دهد. بدون کار و یا تبیلی، دنیا را به آدم نمی‌دهند. البته کار که برای رضای خدا نباشد، اصلا سود ندارد. به ظاهر سودی هم داشته باشد، دوام نخواهد داشت و زود از بین می‌رود.»

ادامه دارد...

قصه اولین‌ها همیشه برای مخاطبان پراهمیت و جذاب بوده است. به خصوص اگر اولین‌ها مربوط به قهرمانان دفاع از وطن باشند.

اولین بانوی آزاده دفاع مقدس

«فاطمه ناهیدی» که اکنون عضو هیأت علمی دانشگاه بهشتی و دارای سه فرزند دختر است در مورد لحظه اسارت خود می‌گوید: «عراقی‌ها تصور می‌کردند، یک مهره مهم از ارتش ایران را دستگیر کرده‌اند. برای این پیروزی با لهله‌ها و شادی تیرهای هواپی شلیک می‌کردند. بعد از چند روز، سه خواهر دیگرا نیز کشته شدند.»

بیستم مهرماه سال ۱۳۵۹ ساعات نه صبح، دختر پرستاری که فارغ‌التحصیل رشته مامایی بود، به همراه چهار تن از رزمندگان به اسارت دشمن درآمد. «فاطمه ناهیدی» ابتدا در جهادسازندگی و بعد از آن در کمیته امداد امام‌خمینی(ره) فعالیت داشت. با آغاز جنگ برای کمک و همیاری رزمندگان به خرمشهر رفت و به اسارت دشمن بعثی درآمد. چند روز بعد از اسارت او، سه خانم ایرانی نیز اسیر شدند، ناهیدی در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۰ به همراه همراهاتش دست به اعتصاب غذا زد، با این اعتصاب مسئولین عراق موفق شدند آنها برای خانواده‌هایشان از طریق صلیب سرخ نامه بنویسند، اولین اسیر زن ایرانی در روز دوازدهم بهمن ماه سال ۱۳۶۲ به همراه ۱۹۰ نفر دیگرا آزاد شد.

اولین‌های هشت سال دفاع مقدس

***مشکلات اسارت برای بانوان**

فاطمه ناهیدی با اشاره به مشکلات موجود برای بانوان اسیر در جنگال حزب بعث گفت: من زمانی که اسیر شدم حدود ۲۳ سال داشتم، ما چهار دختر اسیر نگرانی بسیاری داشتیم. نگرانی ما تنها مرگ و شهادت – که نگرانی یک اسیر مرد هست – نبود. زمانی که مرا در خط مقدم گرفتند، مرا در چاله زباله‌ای انداختند که تنها جای نشستن یک نفر بود و می‌خواستند یا بیاید ترس و وحشت از من اطلاعات بگیرند. در همان گودال تنها صدای توپ و خمپاره را می‌شنیدم و نمی‌دانستم به کجا می‌خورد. من برای اینکه خودم را از دست آنها نجات بدهم سرم را بالا می‌گرفتم تا دانشم به سرم بخورد و در دست بعثی‌ها زنده نمانم. چون می‌دانستم اسارت در دست آنها سالتی را به همراه خواهد داشت.

در همان گودال که افتاد داغی هم بر سرم می‌تابید مروری بر گذشتم‌ام می‌کردم تا ببینم به کسی مدیون هستم یا ن‌ذری. عهدی دارم که همانجا یادم آمد یک نماز امام زمان (عج) نذر دارم و همانجا درحالت نشسته شروع به خواندن نماز کردم که عراقی‌ها هم متوجه نشدند. این نماز آنچنان سکنی‌ها در قلب من ایجاد کرد و آنچنان نیرویی به من داد که احساس کردم به پای خودم به اینجا نیامده‌ام و تنها برای خدا آمده‌ام. خدا نیز ناظر بر اعمال من هست. خدا مرا اینجا آورده و خودش نیز نگهدار من خواهد بود. همین باعث آرامش من شد.

در ابتدا حس می‌کردم آقدر زبون شده‌ام که نمی‌توانم حتی جواب آنها را بدهم یا مقاومت کنم. با اینکه من دختر بسیاری فعالی بودم، چه در دوران انقلاب و چه در دوران پس از انقلاب در مناطق مختلف کشور فعالیت می‌کردم. از هیچ چیز نمی‌ترسیدم. نه از مرگ و نه از چیز دیگری. اما در ابتدای اسارت این مسئله به صورتی بود که مرا از حرکت بازداشت و تنها این نماز سکنی‌ها بر قلبم شد. حس کردم مانند آدم خمیده بودام که اکنون راست قامت شدم.

از آن حالت تکیده بیرون امدم و جرات پیدا کردم. حتی در صحبت خودم آن جرات را دیدم و بدون اینکه از چیزی بترسم جواب آنها را محکم مرگ برابم اهمیتی نداشت و شهادت را افتخار می‌دانستم. تنها نگرانی من از حرمت شکنی آنها بود که با آن حالت توسل و توکل و نماز این مسئله نـیز حل شد و این عدم ترس و مقاومت اطمینانی در قلبم ایجاد کرد که در تمام مدت اسارت عراقی‌ها نتوانستند یک نقطه ضعیف پیدا کنند. چون برادران آزاده را تهدید به مرگ یا شکنجه می‌کردند و می‌گفتند اگر صدیاتان در بیاید اعدامتان می‌کنیم و یا شکنجه می‌شوید. اما هر موقع که به ما این حرف را می‌زدند، ما می‌گفتیم خب هیچ اشکالی ندارد، مردن در دست شما شهادت است و شهادت افتخار ماست و دیگر آنها لال می‌شدند.

از طرف دیگرا باید بگویم که اسارت ما درست مصادف شده بود با یکسری از اعمال وحشیانه‌ای که نیروهای عراقی در یکی از شهرهای جنگی با زنان و کودکان داشتند– البته بعدها من متوجه شدم– شهید رجایی به دلیل این اتفاقات بسر و صدای زبانی در سازمان ملل به راه انداخته و رژیم عت را بعنوان یک رژیم وحشی عنوان کرده بود. لذا برای اینکه آنها نشان دهند این حرف‌ها دروغ است، ما را کاملا محفوظ نگه می‌داشتند؛ یعنی زمانی که ما در زندان اشرید بودیم، سرپا اجازه نداشت در سلول‌ا را بدون اجازه ما باز

جمهوری اسلامی

و اولین بودن در همه صحنه‌های زندگی با گوشت و خون و پوست او عجین شده بود.
رهبر معظم انقلاب دربار شهید چمران فرمود: «حق این شهید عزیز هم ایجاب می‌کند که چند کلمه‌ای درباره شهید چمران صحبت کنیم. اولاً این شهید یک دانشمند بود، یک فرد برجسته و بسیار خوش استعداد بود. خود ایشان برای من تعریف می‌کرد که در آن دانشگاهی که در کشور ایالات متحده آمریکا مشغول درس‌های سطوح عالی بوده– آن طور که به دهم هست ایشان یکی از دوفتر برترین آن دانشگاه و آن بخش و آن رشته محسوب می‌شده– تعریف می‌کرد برخورد استیاد را با خودش و پیشرفتش در کارهای علمی را، یک دانشمند تمام عیار بود.

شهید چمران با پیروزی انقلاب اسلامی بعد از ۲۱ سال هجرت، به وطن بازمی‌گردد. همه تجربیات انقلابی و علمی خود را در خدمت انقلاب می‌گذارد. آرام ولی فعالانه و قاطعانه به سازندگی می‌پردازد و همه تلاش خود را صرف تربیت اولین گروه‌های پاسداران انقلاب در سعادت می‌کند. سپس در شغل معاونت نخست وزیر، روز وشب خود را به خطر می‌اندازد تا سسریتم سئالّه کردستان را فیهلص دهد. او در قضیه فراموش نشدنی «پاوه» قدرت ایمان و اراده آهنین و شجاعت و فداکاری خود را برهگان ثابت می‌کند. دکتر مصطفی چمران بعد از پیروزی بی‌ظنیر و بازگشت



به تهران از طرف بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی(ره)، به وزارت دفاع منصوب گردید. وی در بست جدید، برای تغییر و تحول ارتش، به یک سلسله برنامه‌های وسیع بنیادی دست زد که پاکسازی ارتش و پیاده کردن برنامه‌های اصلاحی از این قبیل است.

شهید چمران مبدع عملیات پارتیزانی در جنگ بود. درخصوص ستاد جنگ‌های نامظلم در قالب جنگ‌های پارتیزانی باید گفت: این ستاد با امکانات محدود در مقابله با دشمن با تجهیزات کامل می‌استاد و از یک روش خاصی مثل جنگ‌های کلاسیک استفاده نمی‌شد به طوری که از تاکتیک‌های مختلف استفاده می‌شد. شهید چمران مبدع این نوع جنگ در دفاع مقدس بود. گفتم می‌شود او در عصر با جمال عبدالناصر و در لبنان با امام موس صدر این کار را انجام داده بود. مصطفی چمران تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه انصاریه، نزدیک پامنا، گذراند و دوران متوسطه را در دارالفنون و البزر طی کرد. به سال ۱۳۳۲ با رتبه ۱۵ در رشته الکترومکانیک دانشکده فنی دانشگاه تهران پذیرفته شد. او در تمام دوران تحصیل شاگرد اول بود و از استاد سخت‌گیر خود مهدی بازرگان نمره بیست را در درس ترمودینامیک دریافت کرد. در درس‌های آن روز رایانه آنالوگ، جزو مهم‌ترین و سخت‌ترین درس‌ها بود که چمران از آن هم نمره ۲۰ گرفت و در میان دانشجویان، پیشرو بود.

سپس با دریافت بورس تحصیلی به دانشگاه تگزاس ای‌اندام آمریکا رفت و با وجود عدم تسلط به زبان انگلیسی در سال نخست، در این رشته به عنوان دانشجوی ممتاز، درجه کارشناسی ارشد را کسب نمود. در روز سوم معرفی برنامه ویرایش نشربه های ۱۳۶۲، ۱۰۱، ۲۳۴ و اجرای اسفالت بر اساس ضوابط آخرین ویرایش نشربه های ۱۳۶۲، ۱۰۱، ۲۳۴ سازمان برنامه و بودجه تامین قیر مصرفی مورد نیاز در قبال ضمانت نامه معتبر بانکی به قرار ۱/۲ برابر قیمت قیر(قیر PG بر اساس پهنه بندی استان و ۶۰-۷۰) در روز سوم معرفی برنامه ویرایش ضوابط آخرین ویرایش قیر در آخرین روز تسلیم اسناد مناقصه و پیشنهاد قیمت پیمانکار در بها بازار (بورس) هر کدام که مزین‌تر بود و در قالب پیش پرداخت کارسازی می‌گردد اما مبای تسویه نهایی پس از اجرای کار و بر اساس آخرین روز تسلیم اسناد مناقصه و پیشنهاد قیمت پیمانکار در بها بازار (بورس) ملاک عمل می‌باشد.

۱۶- ارجاع کار بر اساس شیوه نامه مصوب کمیسیون مناقصه و کمیته ارزیابی کیفی بنیاد مسکن انقلاب اسلامی فارس به شماره جلسه ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۴۷۴ با در نظر گرفتن ظرفیت آزاد پیمانکار و شاخص های ارزیابی انجام می شود.
۱۷- هزینه درج آگهی به عهده برنده مناقصه می باشد.
۱۸- پیمانکار تأیید می نماید که مسئول مفاد ماده یک آیین نامه پیشگیری و مبارزه با رشوه در دستگاه های اجرایی این باشد.

اطلاعات تماس سامانه ستاد جهت انجام مراحل صفویت در سامانه: مرکز تماس: ۴۱۹۳۴-۰۲۱ | دفتر ثبت‌نام: ۰۲۱-۸۸۹۶۹۷۰۳-۰۲۱ و ۸۵۱۳۶۸-۰۲۱

روابط عمومی بنیاد مسکن انقلاب اسلامی فارس

^[1]
^[2]
^[3]
^[4]
^[5]